رسالت — روزنامه صبح ایران ■ سال چهل و یکم ■ شماره ۱۱۵۰۲

حضرت آیت‌الله سیّدمجتبی حسینی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با فرماندهان ارشد نیروهای مسلح، خط مشی دفاعی ایران را ترسیم کردند

سیمای یک ابرقدرت



گروه سیاسی

فرماندهان ارشد نیروهای مسلّح با حضرت آیت‌الله سیّدمجتبی خامنه‌ای، فرمانده معظّم کل قوا، دیدار کردند.

رهبر انقلاب در این دیدار، «آمادگی رزمی هوشمندانه برای مقابلهٔ پرقدرت با دشمنان» را از الزامات «بازدارندگی حداکثری» دانستند و مقرّر کردند هر سطح و نوعی از تهدید باید با پاسخ فوری و اثرگذار و بدون محدودیت جغرافیایی روبه‌رو شود.

حضرت آیت‌الله سیّدمجتبی خامنه‌ای تصریح کردند: اگر دشمنان مجدّداً حملات نظامی یا تروریستی را شروع کنند، این نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی و ملّت ایران هستند که زمان و شرایط پایان آن را تعیین می‌کنند.

فرمانده کل قوا همچنین بر تقویت معماری اطّلاعات نظامی، تعمیق دفاع بومی در دو حوزهٔ «دکترین» و «تاکتیک»، رشد توانمندی‌های روزآمد دفاعی و امنیتی با بهره‌گیری از فنّاوری‌های نوین و تقویت بنیهٔ معنوی و روحیهٔ جهادی، هم‌زمان با تلاش بی‌وقفه برای تأمین نیازهای معیشتی و پشتیبانی از نیروهای مسلّح، تأکید کردند.

در بخش دیگری از تدابیر فرمانده کل قوا مقرّر شد بانک اهداف به‌نحوی به‌روزرسانی شود که انواع دارایی‌های مادی و غیرمادی دشمن آمریکایی - صهیونی در تیررس نیروهای مسلّح قرار گیرد.

ایشان حمایت ملّی از نیروهای مسلّح را از ارکان بازدارندگی در برابر بیگانگان ایران ستیز و مزدوران داخلی آن‌ها دانستند و اضافه کردند: حضور هشت ماههٔ ملّت مبعوث در میادین، امتداد بخش دفاع مقدّس هشت ساله است که به موازات پایمردی نیروهای نظامی، انتظامی و بسیجی، از تمامیت سرزمینی ایران و نظام اسلامی حفاظت کرده است و خواهد کرد.

رهبر معظّم انقلاب اسلامی، با قدردانی از استواری هوشمندانهٔ جبههٔ مقاومت در کشورهای مختلف، وحدت ساحات را متغیّری تعیین کننده با تأثیر راهبردی در شکل دهی به نظم جدید سیاسی و امنیتی در غرب آسیا دانستند و ابراز امیدواری کردند این نظم جدید زمینهٔ روزافزون اتحاد ملّت‌ها و دولت‌های اسلامی را برای شکل گیری تمدّن نوین اسلامی فراهم کند.

سردار سرلشکر عبداللهی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلّح، امیر سرلشکر حاتمی، فرمانده کل ارتش، و سردار سرلشکر وحیدی، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در دیدار با فرمانده کل قوا، ضمن ارائهٔ گزارش‌هایی از وضعیت آمادگی مدافعان کشور در سواحل خلیج فارس، مناطق عملیاتی تنگهٔ هرمز، دریای عمان و مرزهای شمال غرب و جنوب شرق کشور، گزارشی نیز از تولید چندبرابری انواع مهمّات و سلاح‌های شناسایی، پشتیبانی و رزمی به استحضار ایشان رساندند.

فرمانده کل قوا، ضمن اظهار خرسندی از فعّالیت‌های انجام شده، از فرماندهان ارشد نظامی خواستند مراتب تشکّر و رضایت ایشان را به اطّلاع کلیهٔ نیروهای نظامی، انتظامی، بسیجی و کارکنان این سازمان‌ها و وزارت دفاع و خانواده‌های معزّزشان برسانند.

بازدارندگی بی‌مرز؛ تصویر آینده قدرت ایران

دیدار فرماندهان ارشد نیروهای مسلح با حضرت آیت‌الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای را نمی‌توان صرفاً یک نشست معمول برای بررسی میزان آمادگی نظامی کشور یا ابلاغ چند دستور عملیاتی دانست. مجموعه تعابیر و تدابیر مطرح شده در این دیدار، در کنار یکدیگر، تصویری از چارچوبی نسبتاً جامع برای بازتعریف بازدارندگی و تطبیق ساختار دفاعی ایران با شرایط جدید امنیتی ارائه می‌کنند؛ چارچوبی که در آن، پاسخ به تهدید به جغرافیای آغاز تجاوز محدود نمی‌شود، زمان و شرایط پایان درگیری در اختیار متجاوز قرار نمی‌گیرد، دارایی‌های مادی و غیرمادی دشمن در محاسبات دفاعی جای می‌گیرند و بازنگری در دکترین و تاکتیک، هم‌زمان با توسعه توانمندی‌های فناورانه و صنعتی دنبال می‌شود.

فرمانده کل قوا در این دیدار، «آمادگی رزمی هوشمندانه برای مقابله پرقدرت با دشمنان» را از الزامات «بازدارندگی حداکثری» دانستند و تأکید کردند هر سطح و نوعی از تهدید باید با پاسخ فوری و اثرگذار و بدون محدودیت جغرافیایی مواجه شود. ایشان همچنین تصریح کردند در صورت ازسرگیری حملات نظامی یا تروریستی دشمن، این نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و ملت ایران هستند که زمان و شرایط پایان آن را تعیین خواهند کرد.

در بخش دیگری از این تدابیر، بر تقویت معماری اطلاعات نظامی، تعمیق دفاع بومی در دو حوزه دکترین و تاکتیک، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، به‌روزرسانی بانک اهداف به‌نحوی که انواع دارایی‌های مادی و غیرمادی دشمن آمریکایی-صهیونی در تیررس نیروهای مسلح قرار گیرد و تقویت بنیه معنوی نیروها تأکید شده است. در کنار این مؤلفه‌ها، حمایت ملی از نیروهای مسلح و وحدت جبهه مقاومت نیز جایگاهی تعیین‌کننده در صورت‌بندی جدید بازدارندگی پیدا کرده‌اند.

مجموع این گزاره‌ها یک پیام محوری دارد: دفاع ایران نباید صرفاً به معنای دفع تجاوز پس از وقوع آن باقی بماند؛ بلکه باید به سطحی از قدرت و آمادگی برسد که محاسبات دشمن درباره امکان آغاز جنگ، محدود نگه داشتن دامنه آن و تعیین زمان پایان درگیری را از اساس دگرگون کند.

بازدارندگی حداکثری؛ فراتر از افزایش قدرت تسلیحاتی

برای فهم اهمیت تأکید بر بازدارندگی حداکثری، ابتدا باید میان دو مفهوم دفاع و بازدارندگی تفاوت گذاشت. دفاع در معنای متعارف نظامی، مجموعه اقداماتی است که برای حفاظت از قلمرو، دفع حمله و مقابله با تهدید بالفعل صورت می‌گیرد. اما بازدارندگی یک مرحله پیش از وقوع درگیری را هدف قرار می‌دهد. در بازدارندگی، مسئله اصلی این است که دشمن اساساً به این نتیجه برسد که آغاز تجاوز، هزینه‌ای بیش از منفعت احتمالی آن برایش به همراه خواهد داشت.

بازدارندگی از دو مسیر اصلی عمل می‌کند. مسیر نخست، ناکام‌سازی است؛ یعنی کشوری چنان از توان دفاعی برخوردار باشد که مهاجم نتواند به اهداف مورد نظر خود دست پیدا کند. مسیر دوم، تحمیل هزینه است؛ به این معنا که دشمن بداند حتی اگر بتواند بخشی از اهداف اولیه خود را محقق کند، با پاسخی مواجه خواهد شد که هزینه‌های سنگین و غیرقابل قبولی به او تحمیل می‌کند.

بازدارندگی حداکثری را می‌توان ترکیبی از این دو منطق دانست. ایران باید هم در برابر حمله احتمالی توان مقاومت و جلوگیری از تحقق اهداف دشمن را داشته باشد و هم بتواند هزینه تجاوز را به سطحی برساند که تصمیم گیری برای آغاز جنگ، از همان ابتدا با تردیدهای جدی روبه رو شود. با این حال، نباید «بازدارندگی حداکثری» را صرفاً به معنای افزایش تعداد موشک‌ها، پهپادها، سامانه‌های دفاعی و مهمات تعبیر کرد. صفت «هوشمندانه» که در کلام رهبر انقلاب به کار رفته، دقیقاً ناظر به همین نکته است. قدرت نظامی زمانی به یک عامل بازدارنده واقعی تبدیل می‌شود که با شناخت دقیق دشمن، توان شناسایی و پیش بینی تهدید، اطلاعات به‌موقع، تصمیم گیری سریع و انتخاب پاسخ متناسب همراه باشد.

به همین دلیل است که در همین دیدار، تقویت معماری اطلاعات نظامی نیز در کنار آمادگی رزمی مورد تأکید قرار گرفته است. یک ساختار نظامی ممکن است از تجهیزات پیشرفته برخوردار باشد، اما اگر نتواند تهدید را به‌موقع تشخیص دهد، ماهیت آن را بفهمد و واکنش متناسبی طراحی کند، بخشی از ظرفیت واقعی خود را از دست خواهد داد.

بازدارندگی حداکثری در این صورت‌بندی، بیش از آنکه یک وضعیت تسلیحاتی باشد، یک منظومه قدرت است؛ منظومه‌ای متشکل از اطلاعات، فناوری، توان عملیاتی، ظرفیت صنعتی، نیروی انسانی، انسجام اجتماعی و قابلیت تحمیل هزینه به متجاوز.

پاسخ بدون محدودیت جغرافیایی؛ پایان امنیت مصنوعی برای متجاوز

یکی از صریح‌ترین و مهم‌ترین تعابیر این دیدار، تأکید بر پاسخ «بدون محدودیت جغرافیایی» است. این عبارت را باید به معنای نفی محدود شدن پاسخ ایران به جغرافیای آغاز تجاوز دانست.

در محاسبات یک مهاجم، ممکن است این فرض وجود داشته باشد که حمله‌ای محدود به یک تأسیسات، مرکز نظامی یا زیرساخت مشخص، صرفاً با واکنشی محدود و در همان محدوده جغرافیایی مواجه خواهد شد. چنین تصوری به طرف مهاجم امکان می‌دهد که با انتخاب دقیق محل حمله، سطح درگیری و دامنه پاسخ کشور هدف را تا اندازه‌ای کنترل کند.

تأکید بر پاسخ بدون محدودیت جغرافیایی، این فرض را زیر سؤال می‌برد. محل آغاز تجاوز لزوماً محل پایان پاسخ نخواهد بود و فاصله مکانی یک زیرساخت یا ظرفیت مؤثر دشمن از مرزهای ایران، به خودی خود آن را از محاسبات دفاعی کشور خارج نمی‌کند.

این موضوع در مواجهه با ایالات متحده اهمیت ویژه‌ای دارد. بخش مهمی از ساختار نظامی آمریکا در غرب آسیا بر شبکه‌ای از پایگاه‌ها، تأسیسات، امکانات لجستیکی و ظرفیت‌های عملیاتی مستقر در کشورهای مختلف تکیه دارد. بنابراین، اگر جغرافیای پاسخ ایران از پیش به مرزهای خود کشور محدود فرض شود، بخشی از ظرفیت بازدارندگی عملاً کنار گذاشته خواهد شد.

پیام عبارت فرمانده کل قوا این است که نمی‌توان میان محل استقرار متجاوز و محل وقوع تجاوز، فاصله‌ای مصنوعی ایجاد کرد و از آن برای مصونیت بخشی به طرف مهاجم بهره برد.

نکته دیگر آنکه در متن دیدار از «هر سطح و نوعی از تهدید» سخن گفته شده است. بنابراین، مسئله فقط پاسخ به حمله نظامی کلاسیک نیست. حملات تروریستی، خرابکاری و سایر اشکال تهدید امنیت ملی نیز در این چارچوب قابل بررسی‌اند. در جنگ‌های جدید، مرز میان میدان نظامی، اطلاعاتی، سایبری و امنیتی به اندازه گذشته روشن نیست و تهدید می‌تواند در قالب‌های متفاوتی ظاهر شود.

در کنار گستره جغرافیایی، دو واژه «فوری» و «اثرگذار» نیز اهمیت دارند. پاسخ دیرهنگام ممکن است بخشی از ارزش بازدارنده خود را از دست بدهد؛ زیرا مهاجم در فاصله میان وقوع تجاوز و واکنش، فرصت تثبیت دستاوردهای اولیه خود را پیدا می‌کند. از سوی دیگر، پاسخ صرفاً نمادین نیز نمی‌تواند محاسبات طرف مقابل را به طور جدی تغییر دهد.

البته بدون محدودیت جغرافیایی بودن پاسخ را نباید به معنای کنار گذاشتن تمام محدودیت‌های حقوقی و انسانی جنگ یا اعلام جنگ نامحدود تعبیر کرد. موضوع مشخصاً نفی محدود شدن جغرافیای پاسخ به محل آغاز تجاوز است.

به این ترتیب، دشمن باید بداند که انتخاب محل و شکل حمله، به معنای در اختیار گرفتن کامل دامنه تبعات آن نیست.

چه کسی پایان جنگ را تعیین می‌کند؟

عبارت دیگری که در این دیدار اهمیت راهبردی دارد، این است که اگر دشمنان حملات نظامی یا تروریستی را از سر بگیرند، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و ملت ایران زمان و شرایط پایان آن را تعیین خواهند کرد.

این گزاره در حقیقت به یکی از بنیادی‌ترین مسائل هر جنگ مربوط می‌شود: اختیار تعیین زمان و شرایط خاتمه درگیری.

در الگوی حملات محدود، مهاجم ممکن است تصور کند می‌تواند جنگ را با یک اقدام نظامی آغاز کند، خسارت مورد نظر را وارد سازد و پس از آن، با اعلام پایان عملیات، شرایط جدیدی را به کشور هدف تحمیل کند. چنین الگویی به متجاوز اجازه می‌دهد نه تنها آغازگر درگیری باشد، بلکه درباره دامنه و پایان آن نیز تصمیم یک جانبه بگیرد.

تأکید رهبر انقلاب این منطق را رد می‌کند. ایران نمی‌پذیرد که دشمن بتواند با انتخاب زمان حمله، خسارت وارد کند و سپس با اعلام پایان عملیات، خود را از پذیرش تبعات تجاوز کنار بکشد.

در این صورت‌بندی، پایان جنگ نیز بخشی از معادله بازدارندگی است. مهاجم باید از ابتدا بداند که نمی‌تواند درباره زمان خاتمه درگیری تصمیم یک جانبه بگیرد و با یک عملیات محدود، صورت مسئله را به سود خود ببندد.

این گزاره همچنین یک پیام سیاسی دارد: ایران صرفاً در موقعیت پذیرش شرایط تحمیلی یا واکنش به تصمیمات طرف مقابل قرار نمی‌گیرد. اختیار تصمیم گیری درباره سرنوشت درگیری، بخشی از حاکمیت ملی و استقلال راهبردی کشور است.

نکته قابل توجه آن است که در این عبارت، نیروهای مسلح و ملت ایران در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. این هم نشینی نشان می‌دهد که مسئله فقط به تصمیم فرماندهان نظامی محدود نیست؛ اراده ملی و انسجام اجتماعی نیز در صورت بندی پایان درگیری نقش دارند.

البته این تأکید به معنای رد هرگونه آتش بس یا مذاکره نیست. مسئله، نفی تحمیل یک جانبه پایان جنگ از سوی متجاوز است. در واقع، تفاوت است میان خاتمه یافتن درگیری از مسیر توافق و تصمیمی که صرفاً با اراده مهاجم به کشور هدف تحمیل شود.

دکترین و تاکتیک؛ چرا سخن از بازنگری در منطق جنگیدن است؟

شاید مهم‌ترین دستور راهبردی این دیدار، تأکید بر «تعمیق دفاع بومی در دو حوزه دکترین و تاکتیک» باشد. این عبارت از چند جهت اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد بحث صرفاً بر سر اصلاح شیوه استفاده از تجهیزات یا بهبود عملکرد نیروها در میدان نبرد نیست، بلکه سطح بنیادین‌تری از ساختار دفاعی کشور نیز مورد توجه قرار گرفته است.

دکترین نظامی مجموعه‌ای از اصول بنیادین، مفروضات و چارچوب‌های فکری است که براساس آن‌ها یک کشور ماهیت جنگ، تهدید، دفاع، بازدارندگی و نحوه به کارگیری قدرت نظامی خود را تعریف می‌کند. دکترین به این پرسش پاسخ می‌دهد که کشور با چه منطقی باید بجنگد، چه تهدیداتی را در اولویت قرار دهد، چه نوع جنگی را محتمل بداند و برای مقابله با دشمنی که ممکن است از نظر فناوری یا منابع برتری داشته باشد، چه الگویی را انتخاب کند.

برای مثال، کشوری ممکن است دکترین دفاعی خود را بر محور برتری هوایی، تجهیزات پیشرفته و کنترل آسمان استوار کند. کشوری دیگر، با توجه به تفاوت‌های جغرافیایی و امکانات خود، ممکن است بر دفاع چندلایه، پراکندگی ظرفیت‌ها، توان موشکی، پهپادی، دریایی و بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیایی تکیه کند.

در مقابل، تاکتیک به شیوه اجرای عملیات در میدان نبرد مربوط است؛ یعنی نیروها چگونه مستقر شوند، تجهیزات چگونه به کار گرفته شوند، چه نوع آرایشی اتخاذ شود، چگونه مانور انجام گیرد و در موقعیت‌های مختلف چه تصمیم‌هایی گرفته شود.

به زبان ساده، دکترین می‌گوید با چه منطقی باید بجنگیم و تاکتیک مشخص می‌کند در میدان نبرد چگونه باید بجنگیم. میان این دو نیز سطح دیگری به نام هنر عملیاتی وجود دارد که اصول کلی دکترین را به طراحی و سازمان دهی کارزارهای نظامی پیوند می‌دهد.

اهمیت تفکیک دکترین و تاکتیک در این دیدار در آن است که بازنگری نظامی را نمی‌توان به اصلاح تاکتیک‌ها محدود کرد. ممکن است یک کشور پس از تجربه جنگ به این نتیجه برسد که باید تجهیزات خود را بهتر پراکنده کند، سامانه‌های شناسایی را ارتقا دهد، شیوه استفاده از پهپادها را تغییر دهد یا در آرایش نیروها تجدیدنظر کند. این‌ها اصلاحات تاکتیکی هستند و می‌توانند بسیار مهم باشند، اما لزوماً منطق کلی دفاع کشور را تغییر نمی‌دهند.

اما هنگامی که سخن از تعمیق دکترین نیز به میان می‌آید، پرسش‌ها بنیادین‌تر می‌شوند: آیا تصور قبلی از ماهیت تهدیدات همچنان معتبر است؟ آیا شیوه پیشین بازدارندگی توانسته مانع عبور دشمن از آستانه حمله مستقیم شود؟ آیا ساختار دفاعی کشور برای مواجهه با جنگی ترکیبی و چندلایه به اندازه کافی آماده است؟ آیا باید نسبت میان قدرت موشکی، پدافند هوایی، توان دریایی، جنگ الکترونیک و سایر مؤلفه‌های دفاعی دوباره ارزیابی شود؟

به بیان دیگر، مسئله فقط این نیست که ایران چگونه می‌تواند بهتر از گذشته بجنگد؛ بلکه این است که آیا باید با همان منطق پیشین برای جنگ آماده شود یا تجربه‌های جدید اقتضای بازنگری در آن منطق را ایجاد کرده‌اند.

دفاع بومی؛ فراتر از تولید تسلیحات داخلی

در این میان، صفت «بومی» نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. دفاع بومی را نباید صرفاً به معنای تولید داخلی سلاح و تجهیزات دانست. تولید داخلی یکی از مؤلفه‌های مهم استقلال دفاعی است، اما دفاع بومی معنایی گسترده‌تر دارد: طراحی یک منطق دفاعی متناسب با واقعیت‌های جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، صنعتی و امنیتی کشور.

ایران نباید صرفاً نسخه‌ای از دکترین نظامی قدرت‌های دیگر را با تجهیزات تولید داخل اجرا کند. باید الگویی داشته باشد که از شناخت محیط امنیتی خود، تجربه‌های تاریخی، ظرفیت‌های صنعتی و مزیت‌های راهبردی‌اش سرچشمه بگیرد.

این مسئله با توجه به نوع دشمنان ایران اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. کشور با بازیگری مواجه است که از برتری فناورانه، منابع اقتصادی گسترده، شبکه اطلاعاتی وسیع و امکانات نظامی فرامنطقه‌ای برخوردار است. در چنین شرایطی، تقلید از الگوهای جنگی قدرت‌های بزرگ نه الزاماً ممکن است و نه لزوماً عقلانی.

دفاع بومی یعنی ساختن الگویی از قدرت که بتواند با استفاده از ظرفیت‌های داخلی، محدودیت‌های نسبی کشور را مدیریت کند و مزیت‌های خاص آن را به مؤلفه‌ای در بازدارندگی تبدیل سازد.

تأکید هم‌زمان بر دکترین و تاکتیک بومی، درحقیقت به معنای توجه به هر دو سطح اندیشه و عمل نظامی است؛ هم باید منطق دفاعی متناسب با شرایط ایران شکل بگیرد و هم شیوه اجرای آن در میدان نبرد دائماً ارتقا پیدا کند.

دکترین هسته‌ای ایران؛ پرسشی که پس از حملات نظامی جدی‌تر شده است

در میان موضوعات مرتبط با بازنگری دکترین دفاعی، مسئله هسته‌ای جایگاهی ویژه دارد. علت روشن است: یکی از مهم‌ترین اجزای محاسبات بازدارندگی راهبردی، نسبت میان توان هسته‌ای، سیاست عدم اشاعه و امنیت ملی است. حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران، این نسبت را با پرسش‌های تازه‌ای مواجه کرده و زمینه بحث درباره ضرورت بازنگری در سیاست هسته‌ای را افزایش داده است.

برای فهم این موضوع باید ابتدا به تجربه سال‌های اخیر توجه کرد. ایران طی چند دهه سیاست رسمی خود را بر استفاده صلح‌آمیز از فناوری هسته‌ای، عضویت در معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و مخالفت با تولید و استفاده از سلاح هسته‌ای استوار کرده است. در کنار این مبانی، فتوای منع تولید و استفاده از سلاح‌های هسته‌ای که از سوی حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای صادر شده بود، یکی از مستندات دینی و سیاسی این رویکرد به شمار می‌رفت.

اما در ژوئن ۲۰۲۵، تأسیسات هسته‌ای ایران در جریان حملات نظامی اسرائیل هدف قرار گرفتند و ایالات متحده نیز در ادامه همان دوره درگیری به این حملات پیوست. نطنز، فردو و مجموعه هسته‌ای اصفهان در میان تأسیسات آسیب دیده بودند. در گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره تحولات آن دوره نیز به توقف فعالیت‌های راستی‌آزمایی میدانی در ایران و خروج بازرسان آژانس از کشور به دلایل ایمنی اشاره شده است.

در سال ۲۰۲۶ نیز درگیری نظامی جدیدی میان ایران، آمریکا و اسرائیل شکل گرفت. حملات گسترده ۲۸ فوریه، زیرساخت‌های نظامی و هسته‌ای ایران را دربر گرفت و در ۲۱ مارس همان سال، تأسیسات نطنز بار دیگر هدف حمله هوایی و موشکی قرار گرفت. مرکز رویدادهای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره این حمله اعلام کرد که در زمان انتشار گزارش، افزایش سطح پرتوزایی در خارج از تأسیسات مشاهده نشده است.

به این ترتیب، موضوع دیگر صرفاً حمله به چند تأسیسات در یک مقطع تاریخی نیست؛ زیرساخت‌های هسته‌ای ایران در دو دوره متوالی درگیری نظامی هدف قرار گرفته‌اند. این اتفاق از منظر محاسبات امنیت ملی اهمیت زیادی دارد.

پرسش اساسی این است: اگر کشوری عضو معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای باشد، فعالیت هسته‌ای خود را صلح‌آمیز اعلام کند و از ساخت سلاح هسته‌ای خودداری کند، اما تأسیساتش با حمله نظامی مواجه شوند، آیا چارچوب پیشین سیاست هسته‌ای به تنهایی می‌تواند امنیت آن را تأمین کند؟

این پرسش اکنون به یکی از موضوعات جدی‌تر در مباحث سیاسی و امنیتی ایران تبدیل شده است.

از تردید در محاسبات گذشته تا طرح ضرورت بازنگری

منطق طرفداران بازنگری در سیاست هسته‌ای از این نقطه آغاز می‌شود که تجربه عملی نشان داده است عضویت در NPT، پذیرش نظارت‌های بین‌المللی و اعلام پایبندی به استفاده صلح‌آمیز از فناوری هسته‌ای، لزوماً مانع حمله نظامی به تأسیسات یک کشور نمی‌شود.

از این منظر، ممکن است بخشی از نخبگان سیاسی و امنیتی به این نتیجه برسند که سیاست پیشین، با وجود دستاوردهای علمی و دیپلماتیک خود، برای تأمین امنیت در محیط جدید کافی نیست و باید نسبت آن با الزامات بازدارندگی دوباره بررسی شود.

این نگاه بر یک تناقض احتمالی تأکید می‌کند: کشوری که از ساخت سلاح هسته‌ای خودداری می‌کند، ممکن است همچنان در معرض حمله نظامی قرار بگیرد؛ در حالی که برخورداری از یک قدرت بازدارنده راهبردی می‌تواند محاسبات طرف مقابل درباره آغاز جنگ را تغییر دهد.

البته در برابر این نگاه، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد. براساس این دیدگاه، حرکت به سمت ساخت سلاح هسته‌ای می‌تواند هزینه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی تازه‌ای برای ایران ایجاد کند و حتی احتمال حملات پیش دستانه را افزایش دهد. از سوی دیگر، بازدارندگی فقط به سلاح هسته‌ای وابسته نیست و ایران می‌تواند با اتکا به مجموعه‌ای از ظرفیت‌های متعارف، موشکی، پهپادی، اطلاعاتی و منطقه‌ای، توان بازدارنده خود را افزایش دهد.

بنابراین، بحث اصلی بر سر انتخاب میان دو سیاست ساده و کاملاً متضاد نیست؛ بلکه درباره ارزیابی مجدد نسبت میان هزینه‌ها، منافع، خطرات و الزامات امنیت ملی است.

آیا بحث تغییر دکترین هسته‌ای به مرحله تازه‌ای رسیده است؟

نشانه‌های علنی شدن این بحث در سال ۲۰۲۶ قابل توجه بوده است. در مارس ۲۰۲۶، خبرگزاری رویترز در گزارشی از افزایش درخواست‌ها در برخی محافل سیاسی ایران برای کنار گذاشتن سیاست پیشین و حرکت به سمت سلاح هسته‌ای خبر داد. این گزارش در عین حال تأکید می‌کرد که در آن مقطع تصمیم رسمی برای ساخت سلاح یا تغییر دکترین هسته‌ای اتخاذ نشده است.

در سپتامبر ۲۰۲۶ نیز محسن رضایی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، اعلام کرد که دکترین هسته‌ای ایران تغییر نکرده و کشور همچنان به فتوای رهبر پیشین درباره منع سلاح هسته‌ای پایبند است؛ اما در عین حال، احتمال خروج از NPT را در صورت تداوم فشارها و تهدیدات منتفی ندانست و گفت معلوم نیست در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

در روز ۳۱ اکتبر ۲۰۲۶ نیز هم‌زمان با انتشار خبر دیدار فرمانده کل قوا با فرماندهان ارشد نیروهای مسلح، شماری از نمایندگان و چهره‌های سیاسی خواستار بازنگری در دکترین هسته‌ای و خروج از NPT شدند. محمود نبویان، از نمایندگان مجلس، به صراحت از ضرورت خروج ایران از معاهده و تغییر دکترین هسته‌ای سخن گفت. در مجلس نیز از ثبت طرح‌هایی برای خروج از این معاهده خبر داده شده است.

این تحولات نشان می‌دهد بحث هسته‌ای از سطح یک موضوع محدود کارشناسی فراتر رفته و به یکی از مسائل علنی مناقشه سیاسی و امنیتی کشور تبدیل شده است. با این حال، باید میان مواضع نمایندگان، اظهارات برخی مسئولان و تصمیم رسمی نظام تمایز گذاشت. تا زمان انتشار این گزارش، اعلام رسمی و قطعی درباره تصمیم به ساخت سلاح هسته‌ای یا تغییر سیاست اعلام شده کشور صورت نگرفته است.

تغییر دکترین هسته‌ای لزوماً به معنای ساخت فوری سلاح نیست

یکی از خطاهای رایج در تحلیل این موضوع، تقلیل تمام گزینه‌های ممکن به دو حالت «ادامه وضع موجود» یا «ساخت بمب اتمی» است. حال آنکه میان این دو، طیفی از انتخاب‌های راهبردی وجود دارد.

بازنگری در دکترین می‌تواند به معنای ارزیابی مجدد مبانی سیاسی و امنیتی سیاست هسته‌ای، تغییر در سطح تعامل با چارچوب‌های نظارتی، بازتعریف نسبت میان ظرفیت‌های هسته‌ای و بازدارندگی یا بررسی گزینه‌های مربوط به وضعیت آستانه‌ای باشد.

در ادبیات امنیتی، میان یک کشور دارای سلاح هسته‌ای و یک کشور در آستانه توانمندی هسته‌ای تفاوت وجود دارد. کشور آستانه‌ای ممکن است از دانش، زیرساخت و ظرفیت فنی لازم برای نزدیک شدن به تولید سلاح برخوردار باشد، اما رسماً وارد مرحله تولید و استقرار تسلیحات هسته‌ای نشده باشد.

بنابراین، تغییر دکترین الزاماً به معنای تصمیم فوری برای تولید سلاح نیست؛ همان طور که باقی ماندن در NPT نیز لزوماً به معنای ثابت ماندن تمام اجزای سیاست هسته‌ای کشور نخواهد بود.

براساس ماده دهم NPT، هر عضو در صورت تشخیص وقوع رویدادهای فوق العاده مرتبط با موضوع معاهده که منافع عالی کشورش را به خطر انداخته باشد، حق خروج از آن را با اعلام قبلی سه ماهه به دیگر اعضا و شورای امنیت سازمان ملل دارد. البته خروج از معاهده به خودی خود به معنای تصمیم به ساخت سلاح هسته‌ای نیست و پیامدهای حقوقی و دیپلماتیک خاص خود را خواهد داشت.

چرا حمله به تأسیسات صلح‌آمیز مسئله را پیچیده‌تر کرده است؟

مهم‌ترین نکته در این بحث، صرفاً خسارت فیزیکی وارد شده به تأسیسات هسته‌ای نیست. مسئله اصلی، به چالش کشیده شدن یک محاسبه امنیتی است: اینکه آیا می‌توان بدون حرکت به سمت سلاح هسته‌ای و با حفظ چارچوب‌های پیشین، امنیت زیرساخت‌های راهبردی را تضمین کرد؟

درواقع، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، فارغ از اختلافات موجود میان تهران و آژانس درباره برخی تعهدات نظارتی، پرسشی جدی درباره امنیت تأسیسات هسته‌ای کشورها و اعتبار نظام عدم اشاعه ایجاد کرده است. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز بارها تأکید کرده است که تأسیسات هسته‌ای نباید هدف حمله نظامی قرار گیرند؛ زیرا چنین حملاتی می‌توانند پیامدهای جدی برای ایمنی هسته‌ای، محیط زیست و صلح و امنیت منطقه‌ای داشته باشند.

از سوی دیگر، تداوم محدودیت دسترسی آژانس به برخی تأسیسات آسیب دیده و دشواری راستی آزمایی وضعیت مواد هسته‌ای، خود به پیچیدگی مسئله افزوده است. در این شرایط، طبیعی است که مسئله کفایت سیاست هسته‌ای پیشین در محافل امنیتی و سیاسی کشور با حساسیت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

با این همه، نمی‌توان از دستور رهبر انقلاب برای تعمیق دفاع بومی در حوزه دکترین، به تنهایی نتیجه گرفت که تغییر دکترین هسته‌ای یا تولید سلاح در دستور کار قطعی قرار گرفته است. اهمیت این دستور در آن است که ارزیابی مجدد تمام مفروضات دفاعی کشور را به یک ضرورت راهبردی تبدیل می‌کند و سیاست هسته‌ای نیز نمی‌تواند از این ارزیابی مستثنا باشد.

دارایی‌های مادی و غیرمادی؛ گسترش تعریف قدرت دشمن

یکی دیگر از عبارات مهم این دیدار، دستور به روزرسانی بانک اهداف به نحوی است که انواع دارایی‌های مادی و غیرمادی دشمن آمریکایی -صهیونی در تیررس نیروهای مسلح قرار گیرند.

این تعبیر از آن جهت اهمیت دارد که تعریف قدرت و دارایی‌های دشمن را از تجهیزات نظامی و تأسیسات فیزیکی فراتر می‌برد.

دارایی‌های مادی، به امکانات و زیرساخت‌های دارای وجود فیزیکی گفته می‌شود؛ از تأسیسات نظامی، تجهیزات و سامانه‌های رزمی گرفته تا زیرساخت‌های لجستیکی، حمل و نقل، انرژی و ارتباطات فیزیکی. اما دارایی‌های غیرمادی گستره متفاوتی دارند. در اقتصاد و مدیریت، دارایی غیرمادی به منابع ارزشمندی گفته می‌شود که الزاماً شکل فیزیکی ندارند؛ مانند دانش فنی، اطلاعات، مالکیت فکری، اعتبار، داده‌ها و ظرفیت‌های فناورانه.

در محیط امنیتی و نظامی نیز این مفهوم می‌تواند مصادیق گسترده‌تری پیدا کند.

نخستین دسته، دارایی‌های اطلاعاتی و ارتباطی هستند. اطلاعات، داده‌ها، شبکه‌های فرماندهی و کنترل، سامانه‌های پردازش داده و ظرفیت‌های شناسایی و پایش، بخشی از قدرت نظامی و امنیتی کشورها محسوب می‌شوند. در جنگ مدرن، اطلاعات دقیق و انتقال سریع آن می‌تواند به اندازه تجهیزات فیزیکی اهمیت داشته باشد.

دسته دوم، دارایی‌های دیجیتال و سایبری هستند. زیرساخت‌های نرم افزاری، شبکه‌های پردازش داده و ظرفیت‌های دیجیتال، در بسیاری از فعالیت‌های نظامی و اقتصادی نقش دارند. اختلال در این حوزه‌ها می‌تواند بدون انهدام فیزیکی تجهیزات، بخشی از کارایی ساختارهای مختلف را تحت تأثیر قرار دهد.

دسته سوم، دارایی‌های مالی و اقتصادی هستند. منابع و ظرفیت‌های مالی، شبکه‌های تأمین سرمایه، مبادلات اقتصادی و زنجیره‌های پشتیبانی مرتبط با قدرت ملی، در محاسبات کلان امنیتی اهمیت دارند.

دسته چهارم، دارایی‌های فناورانه و علمی‌اند؛ از دانش فنی و فناوری‌های راهبردی گرفته تا ظرفیت‌های تحقیق و توسعه، مالکیت فکری و توان نوآوری. در جهان امروز، مزیت فناوری می‌تواند به اندازه برتری عددی تجهیزات نظامی تعیین کننده باشد.

دسته پنجم نیز به ظرفیت‌های اطلاعاتی و شناختی مربوط می‌شود. قدرت اثرگذاری بر محیط ادراکی، توان تولید و انتقال پیام و ظرفیت‌های عملیات روانی، از مؤلفه‌های جنگ‌های ترکیبی هستند.

البته باید توجه داشت که این موارد، مصادیق تحلیلی و احتمالی مفهوم دارایی‌های غیرمادی‌اند و در متن دیدار فهرست رسمی و تفصیلی از آن‌ها ارائه نشده است. همچنین گسترده شدن مفهوم دارایی در محاسبات راهبردی، به معنای آن نیست که هر زیرساخت اقتصادی، مالی، دیجیتال یا غیرنظامی خود به خود هدف نظامی مشروع محسوب می‌شود. تشخیص هدف نظامی تابع معیارهای حقوق بین الملل بشردوستانه، از جمله سهم مؤثر در اقدام نظامی و مزیت مشخص نظامی حاصل از انهدام یا از کار انداختن آن است.

بانک اهداف؛ ابزار شناخت و آمادگی راهبردی

بانک اهداف صرفاً یک فهرست از نقاطی نیست که در صورت جنگ باید مورد حمله قرار بگیرند. این بانک بخشی از نظام اطلاعاتی و برنامه ریزی نظامی است و اطلاعات مربوط به اهداف، ماهیت، اهمیت و جایگاه آن‌ها در توان طرف مقابل را در خود جای می‌دهد.

به روزرسانی این بانک، به معنای افزایش شناخت و آمادگی برای مواجهه با طیف گسترده‌تری از ظرفیت‌های دشمن است.

این دستور را باید در کنار دو تأکید دیگر رهبر انقلاب یعنی پاسخ فوری و اثرگذار و پاسخ بدون محدودیت جغرافیایی قرار داد. وقتی پاسخ قرار نیست به جغرافیای خاصی محدود شود، شناخت دارایی‌های دشمن نیز نمی‌تواند صرفاً به تجهیزات نظامی مستقر در یک میدان نبرد محدود بماند.

در حقیقت، اینجا با گسترش نگاه به ماهیت قدرت دشمن مواجه هستیم. قدرت یک کشور فقط در تعداد هواپیماها، موشک‌ها، پایگاه‌ها و شناورهای نظامی آن خلاصه نمی‌شود. شبکه اطلاعاتی، ظرفیت فناوری، زیرساخت‌های ارتباطی و امکانات پشتیبانی آن نیز در توان ادامه دادن جنگ و اجرای سیاست‌هایش نقش دارند.

معماری اطلاعات نظامی؛ جنگ پیش از نخستین شلیک آغاز می‌شود

تأکید بر تقویت معماری اطلاعات نظامی، یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم این دیدار است. استفاده از واژه معماری نشان می‌دهد که موضوع صرفاً افزایش تعداد سامانه‌های شناسایی یا تولید اطلاعات بیشتر نیست؛ بلکه سخن از ساختار کلی جمع آوری، پردازش، تحلیل، تبادل و به کارگیری اطلاعات در نظام دفاعی کشور است.

در جنگ مدرن، اطلاعات فقط ابزار پشتیبان عملیات نیست؛ گاهی خود یکی از مهم‌ترین تعیین کننده‌های نتیجه نبرد است. کشوری که زودتر از طرف مقابل تهدید را تشخیص دهد، ماهیت آن را دقیق‌تر بفهمد و سریع‌تر به تصمیم برسد، از مزیت مهمی برخوردار خواهد بود.

معماری اطلاعاتی کارآمد باید بتواند میان داده‌های حاصل از منابع مختلف ارتباط برقرار کند و از اطلاعات پراکنده، تصویری جامع‌تر از محیط امنیتی و میدان نبرد بسازد.

در این چارچوب، توسعه قابلیت‌های شناسایی و پایش، ارتقای پردازش داده‌ها، استفاده از فناوری‌های نوین، تقویت ارتباط میان ساختارهای اطلاعاتی و عملیاتی و افزایش توان هشدار زودهنگام اهمیت پیدا می‌کند.

ارتباط این دستور با سایر اجزای خبر نیز روشن است. پاسخ فوری بدون اطلاعات دقیق امکان پذیر نیست. بانک اهداف بدون معماری اطلاعاتی کارآمد نمی‌تواند به روز بماند و آمادگی رزمی هوشمندانه نیز بدون تشخیص صحیح و به موقع تهدید، معنای کاملی پیدا نمی‌کند.

از این منظر، اطلاعات دیگر یک ابزار فرعی در ساختار نظامی نیست؛ بلکه به یکی از ارکان اصلی قدرت دفاعی تبدیل شده است.

تولید چندبرابری تسلیحات؛ پشتوانه صنعتی بازدارندگی

در گزارش فرماندهان ارشد به فرمانده کل قوا، به افزایش چندبرابری تولید انواع مهمات و سلاح‌های شناسایی، پشتیبانی و رزمی نیز اشاره شده است. این موضوع را نباید صرفاً یک خبر صنعتی یا آماری تلقی کرد.

یکی از مهم‌ترین درس‌های جنگ‌های طولانی و فرسایشی آن است که قدرت نظامی فقط به تعداد تجهیزات پیشرفته‌ای که یک کشور در اختیار دارد وابسته نیست؛ توان تولید مستمر، جایگزینی تجهیزات مصرف شده و تأمین مهمات نیز اهمیت بنیادین دارد.

کشوری ممکن است در آغاز جنگ از تسلیحات پیشرفته برخوردار باشد، اما اگر ظرفیت بازتولید و جایگزینی آن‌ها را نداشته باشد، با گذشت زمان دچار کاهش توان عملیاتی خواهد شد.

به همین دلیل، پایداری صنعتی یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت نظامی در دوران جدید است.

گزارش تولید چندبرابری مهمات و تسلیحات، از منظر راهبردی چند معنا دارد. نخست، کاهش وابستگی به تأمین کنندگان خارجی و تقویت استقلال دفاعی. دوم، افزایش امکان جایگزینی مهمات و تجهیزات مصرف شده یا آسیب دیده. سوم، افزایش توان تحمل کشور در یک درگیری طولانی و فرسایشی. چهارم، تقویت اعتبار بازدارندگی؛ زیرا دشمن نمی‌تواند صرفاً با وارد کردن یک ضربه اولیه، پایان ظرفیت پاسخ گویی ایران را قطعی فرض کند.

نکته قابل توجه آن است که فرماندهان از تولید انواع سلاح‌های شناسایی، پشتیبانی و رزمی سخن گفته‌اند. این تفکیک نشان می‌دهد که مسئله فقط افزایش تولید ابزارهای تهاجمی نیست؛ تمام زنجیره قدرت نظامی، از شناخت میدان تا پشتیبانی و اجرای عملیات، اهمیت دارد.

البته گزارش افزایش چندبرابری تولید، گزارشی است که فرماندهان در این دیدار ارائه کرده‌اند و برای ارزیابی دقیق میزان ظرفیت تولید یا کفایت ذخایر، به داده‌های مستقل و جزئی‌تر نیاز است. با این حال، اصل تأکید بر افزایش تولید، نشان دهنده توجه به پیوند میان قدرت دفاعی و ظرفیت صنعتی کشور است.

استقلال دفاعی زمانی پایدار می‌شود که کشور نه تنها دانش طراحی و تولید، بلکه توان نگهداری، بازتولید و توسعه تجهیزات خود را نیز داشته باشد. این موضوع با مفهوم دفاع بومی ارتباط مستقیمی دارد.

فناوری‌های نوین و صورت جدید جنگ

تأکید بر توسعه توانمندی‌های روزآمد دفاعی و امنیتی با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین نیز باید در همین چارچوب بررسی شود.

جنگ آینده صرفاً جنگ تجهیزات سنگین و تسلیحات متعارف نیست. هوش مصنوعی، سامانه‌های خودکار، پهپادها، جنگ الکترونیک، پردازش داده‌های گسترده و فناوری‌های شناسایی، قابلیت‌های جدیدی در اختیار نیروهای مسلح قرار داده‌اند.

اما استفاده از فناوری به تنهایی کافی نیست. فناوری زمانی به قدرت واقعی تبدیل می‌شود که با سازمان دهی، آموزش، ساختار فرماندهی و دکترین عملیاتی ادغام شود. ممکن است کشوری از ابزارهای پیشرفته برخوردار باشد، اما نتواند از آن‌ها در چارچوب یک الگوی هماهنگ بهره ببرد. از این رو، تأکید هم‌زمان بر تعمیق دکترین و تاکتیک، معماری اطلاعاتی و استفاده از فناوری‌های نوین اهمیت پیدا می‌کند.

این سه مؤلفه مکمل یکدیگرند: شناخت شکل جدید جنگ، طراحی منطق مناسب برای مواجهه با آن و فراهم کردن ابزارهایی که اجرای این منطق را ممکن می‌کنند. در واقع، هدف صرفاً آن نیست که ایران در مسابقه فناوری‌های نظامی از ابزارهای جدید برخوردار شود؛ مسئله مهم‌تر، تبدیل این ابزارها به مزیت راهبردی متناسب با شرایط کشور است.

مردم؛ یکی از ارکان بازدارندگی ملی

در بخش دیگری از دیدار، رهبر انقلاب حمایت ملی از نیروهای مسلح را از ارکان بازدارندگی در برابر بیگانگان ایران ستیز و مزدوران داخلی آن‌ها دانستند. این تأکید از آن جهت اهمیت دارد که بازدارندگی را از سطح توانایی‌های صرفاً نظامی فراتر می‌برد و آن را به ساختار اجتماعی کشور پیوند می‌دهد.

قدرت دفاعی یک کشور تنها با تعداد نیروها، تجهیزات، تسلیحات و بودجه نظامی سنجیده نمی‌شود. ظرفیت اجتماعی برای تحمل فشار، حفظ انسجام در شرایط بحران و حمایت از نیروهای مدافع نیز در محاسبات امنیتی اهمیت دارد.

جامعه‌ای که در برابر تهدید خارجی دچار فروپاشی روانی یا بی‌اعتمادی گسترده شود، حتی با برخورداری از تجهیزات پیشرفته ممکن است در تحمل یک درگیری طولانی با دشواری مواجه شود. در مقابل، انسجام اجتماعی و حمایت عمومی از نیروهای مسلح می‌تواند ظرفیت کشور برای استمرار دفاع را افزایش دهد.

این حمایت در سطح روانی، سیاسی و اجتماعی قابل بررسی است. از منظر روانی، پشتیبانی عمومی می‌تواند بر روحیه نیروهای مسلح و احساس برخورداری آنان از پشتوانه ملی تأثیر بگذارد. از منظر سیاسی، انسجام اجتماعی می‌تواند محاسبات دشمن درباره احتمال ایجاد شکاف داخلی از طریق تجاوز خارجی را تغییر دهد. از منظر اجتماعی و اقتصادی نیز همراهی عمومی با الزامات دفاعی می‌تواند به افزایش تاب‌آوری کشور در برابر فشارها کمک کند.

به همین دلیل، رهبر انقلاب حضور هشت ماهه مردم در میادین را امتداد بخش دفاع مقدس هشت ساله دانسته‌اند.

این مقایسه فقط یک تشبیه تاریخی نیست. دفاع مقدس در حافظه تاریخی و سیاسی جمهوری اسلامی، صرفاً یک جنگ میان دو ارتش نبود؛ تجربه‌ای از بسیج اجتماعی، مشارکت عمومی و تبدیل دفاع از سرزمین به یک مسئولیت جمعی بود.

با اشاره به امتداد هشت ماهه این حضور، میان تجربه تاریخی دفاع مقدس و وضعیت کنونی کشور پیوند برقرار می‌شود. در این صورت‌بندی، مردم صرفاً تماشاگر تحولات نظامی نیستند؛ حضور و حمایت آنان بخشی از پشتوانه راهبردی دفاع ملی محسوب می‌شود.

تعبیر «ملت مبعوث» نیز در همین چارچوب معنایی قابل بررسی است. این تعبیر بر نوعی برانگیختگی و حضور فعال اجتماعی دلالت دارد؛ حضوری که در روایت ارائه شده، از یک تجمع مقطعی فراتر می‌رود و به تجربه‌ای مستمر و تاریخی پیوند می‌خورد.

روحیه جهادی و معیشت نیروها؛ بُعد انسانی قدرت دفاعی

تقویت بنیه معنوی و روحیه جهادی در کنار فناوری، تولید تسلیحات و توان اطلاعاتی مطرح شده است. این هم نشینی نشان می‌دهد که از نگاه فرمانده کل قوا، قدرت نظامی صرفاً یک مسئله مادی و فناورانه نیست.

نیروهای مسلح در شرایط جنگی با فشار روانی، خستگی، فرسایش، فقدان نیروها، دوری از خانواده و عدم قطعیت درباره آینده مواجه‌اند. در چنین شرایطی، انگیزه، باور، تعهد و انسجام درونی سازمان نظامی می‌تواند در حفظ آمادگی و استمرار فعالیت آن نقش داشته باشد.

تجهیزات و فناوری، بدون نیروی انسانی آموزش دیده و دارای انگیزه، قدرت دفاعی کاملی ایجاد نمی‌کنند. از این منظر، تقویت بنیه معنوی و روحیه جهادی در کنار توسعه فناوری‌های نوین، به معنای توجه هم‌زمان به دو بُعد مادی و انسانی قدرت نظامی است.

در همین زمینه، دستور مربوط به تأمین نیازهای معیشتی و پشتیبانی از نیروهای مسلح نیز اهمیت دارد. نمی‌توان از یک سو انتظار داشت کارکنان نیروهای مسلح در مأموریت‌های دشوار و طولانی حضور داشته باشند و از سوی دیگر، نیازهای معیشتی و رفاهی آنان و خانواده‌هایشان نادیده گرفته شود.

تأکید بر پشتیبانی از خانواده‌های کارکنان نیز در پایان دیدار مورد توجه قرار گرفته است. این امر نشان می‌دهد که پایداری نیروی انسانی دفاعی، صرفاً به وضعیت فرد نظامی محدود نیست و شرایط خانوادگی و اجتماعی او نیز در این معادله اهمیت دارد.

وحدت ساحات؛ از بازدارندگی منطقه‌ای تا نظم جدید غرب آسیا

یکی از بخش‌های مهم دیگر این دیدار، تأکید بر استواری هوشمندانه جبهه مقاومت و اهمیت «وحدت ساحات» است. رهبر انقلاب این وحدت را متغیری تعیین کننده با تأثیر راهبردی در شکل دهی به نظم جدید سیاسی و امنیتی غرب آسیا دانسته‌اند.

وحدت ساحات را نباید صرفاً به معنای هم پیمانی سیاسی یا هماهنگی میان گروه‌های مقاومت در کشورهای مختلف تقلیل داد. در محیط امنیتی امروز، میدان‌های مختلف درگیری از یکدیگر جدا نیستند. تحولات یک جغرافیا می‌تواند بر وضعیت جغرافیای دیگر تأثیر بگذارد و حوزه‌های نظامی، سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی نیز با یکدیگر ارتباط دارند.

از این منظر، وحدت ساحات به معنای درک پیوستگی میدان‌های مختلف و توجه به آثار متقابل تحولات آن‌هاست. البته چنین وحدتی الزاماً به معنای یکسان بودن شرایط، توانمندی‌ها یا تصمیم گیری تمام بازیگران منطقه‌ای نیست؛ هر جبهه متناسب با شرایط جغرافیایی و سیاسی خود عمل می‌کند.

این مفهوم با بحث عمق راهبردی ایران نیز ارتباط دارد. عمق راهبردی در معنای سنتی بیشتر به فاصله جغرافیایی میان مرزهای یک کشور و مراکز حیاتی آن مربوط می‌شود، اما در محیط امنیتی جدید می‌تواند ابعاد سیاسی، اطلاعاتی و منطقه‌ای نیز داشته باشد.

پیوندهای سیاسی، ظرفیت‌های هم پیمانی، همکاری‌های منطقه‌ای و امکان اثرگذاری بر معادلات پیرامونی، همگی می‌توانند در تعریف عمق راهبردی یک کشور نقش داشته باشند.

نکته مهم‌تر در عبارت رهبر انقلاب، پیوند دادن وحدت ساحات با شکل گیری «نظم جدید سیاسی و امنیتی در غرب آسیا» است. به این ترتیب، موضوع صرفاً ادامه یک تقابل نظامی نیست؛ بحث بر سر شکل گیری ترتیبات جدید منطقه‌ای است.

در این نگاه، امنیت غرب آسیا نباید صرفاً براساس منافع و ترتیبات تحمیلی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تعریف شود؛ ملت‌ها و دولت‌های منطقه باید نقش بیشتری در تعیین نظم امنیتی آینده داشته باشند.

رهبر انقلاب نیز این افق را به موضوع بزرگ‌تری یعنی اتحاد ملت‌ها و دولت‌های اسلامی و شکل گیری تمدن نوین اسلامی پیوند داده‌اند. بنابراین، وحدت ساحات در این صورت بندی، هم یک مؤلفه بازدارندگی منطقه‌ای است و هم بخشی از یک هدف سیاسی و تمدنی بلندمدت.

جغرافیای آمادگی؛ از خلیج فارس تا مرزهای شمال غرب و جنوب شرق

گزارشی که فرماندهان ارشد نیروهای مسلح در این دیدار ارائه کرده‌اند، از آمادگی مدافعان کشور در سواحل خلیج فارس، مناطق عملیاتی تنگه هرمز، دریای عمان و مرزهای شمال غرب و جنوب شرق حکایت دارد.

این جغرافیای متنوع را نیز باید در چارچوب تصویر کلی دفاعی کشور بررسی کرد. خلیج فارس و تنگه هرمز از منظر امنیت دریایی، معادلات انرژی و تجارت جهانی اهمیت دارند. دریای عمان نیز به دلیل دسترسی ایران به آب‌های آزاد و موقعیت دریایی کشور در این منطقه واجد اهمیت راهبردی است.

در سوی دیگر، مرزهای شمال غرب و جنوب شرق کشور دو محیط امنیتی متفاوت با ویژگی‌ها و تهدیدات خاص خود دارند. آمادگی در این مناطق نشان می‌دهد که ساختار دفاعی کشور ناگزیر از توجه هم‌زمان به چند جغرافیای عملیاتی است.

از سوی دیگر، حضور رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، فرمانده کل ارتش و فرمانده کل سپاه در این دیدار و ارائه گزارش به فرمانده کل قوا، از منظر هماهنگی میان ارکان اصلی نظامی کشور اهمیت دارد.

در جنگ‌های چندوجهی، یکی از چالش‌های مهم، هم افزایی میان ساختارهای مختلف و جلوگیری از عملکرد جزیره‌ای است. توانمندی ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی و ساختارهای پشتیبانی باید در چارچوبی هماهنگ به کار گرفته شوند.

از این منظر، گزارش آمادگی در جغرافیاهای مختلف و هم زمان ارائه گزارش تولید تسلیحات و مهمات، دو سوی یک مسئله را نشان می‌دهد: آمادگی عملیاتی و پشتوانه صنعتی.

از دفاع در برابر تجاوز تا بازتعریف بازدارندگی

مجموع تدابیر مطرح شده در این دیدار را می‌توان در یک چارچوب واحد قرار داد. در این چارچوب، هدف نهایی ایجاد بازدارندگی حداکثری است؛ پاسخ به تهدید باید فوری، اثرگذار و از نظر جغرافیایی محدود به محل آغاز تجاوز نباشد؛ متجاوز نباید اختیار یک جانبه تعیین زمان و شرایط پایان درگیری را داشته باشد؛ منطق دفاعی کشور باید در دو سطح دکترین و تاکتیک متناسب با شرایط جدید تعمیق پیدا کند؛ بانک اهداف باید با شناخت گسترده‌تری از دارایی‌های مادی و غیرمادی دشمن به روز شود و تمام این مؤلفه‌ها باید بر پشتوانه اطلاعاتی، فناورانه، صنعتی و اجتماعی استوار باشند.

نکته مهم این است که هیچ یک از این اجزا به تنهایی نمی‌تواند بازدارندگی حداکثری ایجاد کند. قدرت موشکی بدون اطلاعات دقیق، توان صنعتی بدون سازمان دهی عملیاتی، فناوری بدون دکترین مناسب و نیروهای مسلح بدون پشتوانه اجتماعی، هرکدام با محدودیت‌هایی مواجه خواهند بود.

آنچه از مجموعه این دستورات برمی‌آید، توجه به ضرورت شکل گیری یک منظومه هماهنگ قدرت دفاعی است؛ منظومه‌ای که هم توان ناکام گذاشتن حمله را داشته باشد و هم هزینه تجاوز را برای مهاجم افزایش دهد. در این میان، تأکید بر تعمیق دکترین بومی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد تجربه جنگ‌های اخیر صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از حوادث نظامی قابل بررسی نیست، بلکه باید به تغییرات پایدار در شیوه اندیشیدن، برنامه ریزی و آماده شدن برای جنگ منجر شود. یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این مسیر مطرح می‌شود، نسبت میان سیاست هسته‌ای ایران و الزامات بازدارندگی در محیط امنیتی جدید است. حملات مکرر به تأسیسات هسته‌ای، بحث درباره کفایت چارچوب پیشین را جدی‌تر کرده و بخشی از نخبگان سیاسی و امنیتی کشور خواستار بازنگری در این زمینه شده‌اند. هنوز نمی‌توان از این تحولات نتیجه گرفت که تصمیم رسمی برای تولید سلاح هسته‌ای اتخاذ شده است، اما روشن است که مسئله دکترین هسته‌ای اکنون با حساسیت و جدیت بیشتری در فضای تصمیم سازی کشور مطرح می‌شود.

در نهایت، مهم‌ترین ایده‌ای که از این دیدار قابل استخراج است، تغییر جایگاه دفاع در محاسبات امنیتی ایران است. دفاع نباید صرفاً به معنای واکنش پس از حمله باشد؛ بلکه باید به ایجاد شرایطی منجر شود که دشمن از ابتدا نتواند درباره امکان تجاوز، دامنه آن و زمان پایان جنگ با اطمینان تصمیم بگیرد.

در چنین الگویی، ایران فقط برای دفع حمله آماده نمی‌شود؛ بلکه می‌کوشد منطق تصمیم دشمن برای آغاز حمله را تغییر دهد. «بازدارندگی حداکثری» در این معنا، صرفاً نامی برای افزایش قدرت نظامی نیست؛ تعبیری از یک تغییر گسترده‌تر در منطق دفاع، امنیت و مواجهه با تهدیدات آینده است.

آخرین نبرد استقلال ایران

ادامه از صفحه اول

پیروزی انقلاب به معنای پایان مبارزه نبود؛ آغاز دوره‌ای تازه از آن بود. از همان لحظه، مسئله استقلال از یک مطالبه سیاسی به بنیان نظم جدید کشور تبدیل شد و ایران برای نخستین بار در تاریخ معاصر خود، در موقعیتی قرار گرفت که می‌خواست بدون اتکا به اراده قدرت‌های بزرگ، درباره جهت گیری سیاسی، امنیتی و تمدنی خود تصمیم بگیرد. طبیعی بود که چنین تحولی با واکنش قدرت‌هایی روبه‌رو شود که استقلال ایران را نه یک حق ملی، بلکه تهدیدی علیه نظم مطلوب خود می‌دیدند.

در مرحله دوم، جنگ تحمیلی هشت ساله به مهم‌ترین آزمون استقلال ایران تبدیل شد. دفاع مقدس، دومین موفقیت بزرگ این مبارزه را رقم زد. ایران در برابر جنگی ایستاد که تنها یک تجاوز نظامی از سوی همسایه غربی نبود؛ بلکه در متن آن، اراده بسیاری از قدرت‌های جهانی برای متوقف کردن انقلاب اسلامی و بازگرداندن ایران به مدار وابستگی قرار داشت. کشور در شرایطی که بخش مهمی از جهان در برابرش صف‌آرایی کرده بود، توانست از موجودیت و تمامیت ارضی خود دفاع کند و نشان دهد که برای حفظ استقلالش حاضر است هزینه‌ای سنگین بپردازد. پایان جنگ، پایان این مسیر نبود؛ بلکه نقطه آغاز دوره‌ای تازه از پیشرفت و توسعه زیر سایه استقلال بود. ایران از دل جنگ، تجربه‌ای راهبردی از دفاع، خوداتکایی و سازمان دهی ظرفیت‌های ملی به دست آورد؛ تجربه‌ای که در دهه‌های بعد، به یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های قدرت کشور تبدیل شد.

در دوره بعد، ایران کوشید این استقلال را از سطح مقاومت و حفظ موجودیت فراتر ببرد و به قدرتی مؤثر در معادلات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شود. پیشبرد برنامه هسته‌ای، توسعه توان موشکی و گسترش عمق راهبردی منطقه‌ای، اضلاع مختلف این تلاش بودند. ایران دیگر صرفاً کشوری نبود که می‌خواست در برابر فشار خارجی دوام بیاورد؛ می‌خواست قدرت ملی خود را بسازد، امنیتش را به ظرفیت‌های درونی متکی کند و در معادلات پیرامونی و فراتر از منطقه نقش آفرین باشد. در همین مسیر، به یک قدرت مسلم منطقه‌ای و بازیگری مهم در سطح جهانی تبدیل شد. نهضت مدافعان حرم نیز یکی از جلوه‌های مهم همین مرحله بود؛ نهضتی که نشان داد ایران برای دفاع از امنیت و منافع راهبردی خود، به مرزهای رسمی کشور محدود نمی‌ماند و می‌تواند در فاصله‌ای بسیار دورتر از مرزهای جغرافیایی خود، خاکریزهای دفاعی بنا کند. این حضور، امتداد همان منطقی بود که در دفاع مقدس شکل گرفته بود؛ با این تفاوت که اکنون میدان دفاع از امنیت ملی، ابعادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیدا کرده بود.

مجموع این تحولات، غرب را به این جمع بندی رساند که برای مقابله با ایران، دیگر نمی‌توان صرفاً به مهار غیرمستقیم، فشارهای سیاسی و حمایت از بازیگران نیابتی بسنده کرد. ایران به سطحی از قدرت و استقلال رسیده بود که ادامه مسیرش می‌توانست جایگاه آن را در نظم جهانی تثبیت کند. از این منظر، به نظر می‌رسید زمان آن فرا رسیده است که غرب خود مستقیماً پا پیش بگذارد، هزینه رویارویی را بپذیرد و این مبارزه استقلال طلبانه را به نقطه پایان برساند. این همان آغازی بود که می‌توان آن را ورود به مرحله چهارم و آخرین مرحله این مبارزه دانست؛ مرحله‌ای که در آن، تقابل از شکل‌های پراکنده و غیرمستقیم فاصله گرفت و به رویارویی آشکارتر با قدرت‌های اصلی نظم مسلط جهانی رسید.

این دوره در تابستان ۱۳۹۷، هم‌زمان با خروج آمریکا از برجام و آغاز تروریسم ارزی افسارگسیخته دولت ترامپ، شروع شد. خروج آمریکا از توافقی که ایران به تعهدات خود در آن پایبند بود، تنها یک تصمیم دیپلماتیک نبود؛ آغاز مرحله‌ای تازه از فشار همه جانبه برای فرسایش بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی کشور بود. جنگ اقتصادی قرار بود همان کاری را انجام دهد که جنگ نظامی نتوانسته بود: تضعیف اراده ملی، مختل کردن مسیر توسعه و واداشتن ایران به عقب نشینی از استقلال راهبردی خود. در واقع، میدان نبرد گسترش یافته بود و اقتصاد، معیشت مردم و ثبات داخلی نیز به بخش‌هایی از این رویارویی تبدیل شده بودند.

در دی ماه ۱۳۹۸، با ترور سپهبد درخشان تاریخ ایران، سردار حاج قاسم سلیمانی، در فرودگاه بغداد و پاسخ قاطع ایران به این اقدام در پادگان عین الأسد، تقابل وارد سطح تازه‌ای شد. ترور فرمانده‌ای که نماد عمق راهبردی ایران و یکی از معماران اصلی قدرت منطقه‌ای کشور بود، پیامی روشن داشت: آمریکا آماده است برای متوقف کردن مسیر قدرت یابی ایران، مستقیماً دست به اقدام نظامی بزند. پاسخ ایران در عین الأسد نیز نشان داد که این اقدام بدون هزینه نخواهد ماند و ایران، برخلاف تصویری که برخی از قدرت‌های غربی از آن ارائه می‌کردند، توان و اراده پاسخ گویی مستقیم به آمریکا را دارد. از آن مقطع به بعد، دیگر نمی‌شد تقابل ایران و آمریکا را صرفاً در چارچوب تحریم و فشار اقتصادی یا منازعات نیابتی فهم کرد.

دشمن در این مرحله، پیش از آنکه میدان دار گلوله و دلار باشد، به مهندسی ادراک و جنگ شناختی روی آورد. هدف این یورش رسانه‌ای، وارونه سازی مفهوم استقلال، بزرگ نمایی هزینه‌های ایستادگی و القای بن بست است؛ تا از این طریق، اراده ملی را از درون تهی کرده و تسلیم را به عنوان گزینه‌ای عقلانی تئوریزه کند و در نگاهی جاه طلبانه، افق براندازی را نیز محقق سازد. همزمانی جنگ رسانه‌ای با جنگ اقتصادی منجر به ناآرامی‌های اجتماعی مهمی در سال‌های ۹۸، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ شد. در تمام این ناآرامی‌ها دشمن نقش فعال ایفا می‌کرد تا نارضایتی‌ای که مهم‌ترین مسببش خودش بود را تبدیل به یک بحران مهلک امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران کند. اوج این تنش آفرینی در دی ماه ۱۴۰۴ بود، فتنه‌ای با ابعاد بی سابقه که تنها با واژه «کودتا» قابل توصیف است؛ واژه‌ای که اگر رهبر شهید انقلاب آن را به صراحت به کار نمی‌بردند؛ شاید ما در به کار بردنش دچار لکنت می‌شدیم.

اما در سال ۱۴۰۳، با ورود اسرائیل به سطحی بی سابقه از تنش نظامی با ایران، این مرحله به اوج تازه‌ای رسید. حمله به کنسولگری ایران، شهادت مشکوک شهید رئیسی، اقدام گستاخانه رژیم صهیونیستی در ترور شهید اسماعیل هنیه در تهران و جنایات کثیف این موجودیت غاصب در بیروت، مجموعه‌ای از رخدادها را رقم زد که دیگر نمی‌شد آن‌ها را صرفاً حوادثی جداگانه یا محدود به اختلافات ایران و اسرائیل دانست. شهادت سیدحسن نصرالله، ماه درخشان محور مقاومت، نیز ضربه‌ای بزرگ به یکی از مهم‌ترین ارکان جبهه منطقه‌ای ایران بود. پاسخ ایران به این جنایت‌ها، نشان داد که کشور قصد ندارد در برابر تغییر قواعد رویارویی، به انفعال تن بدهد. مرحله چهارم دفاع ایران از استقلال خود، در این مقطع وارد قلمروی کاملاً جدید شده بود؛ قلمرویی که در آن، مرز میان جنگ نیابتی و تقابل مستقیم، بیش از هر زمان دیگری کم رنگ شد.

این مسیر در نهایت به سلسله نبردهای مستقیم آمریکا و اسرائیل با ایران انجامید و جنگ دوازده روزه، جنگ چهل روزه و جنگ هرمز را خلق کرد. هریک از این نبردها، بخشی از واقعیت قدرت ایران را آشکار کرد و ابعاد تازه‌ای از این تقابل را به نمایش گذاشت. جنگ دیگر صرفاً مسئله‌ای نظامی میان دو یا چند بازیگر نبود؛ پای امنیت منطقه، مسیرهای راهبردی تجارت جهانی، معادلات انرژی و حتی آینده نظم بین‌المللی نیز به میان آمده بود. ایران در این مرحله نشان داد که برخلاف محاسبات دشمن، نه تنها از ظرفیت دفاع از خود برخوردار است، بلکه می‌تواند بر معادلاتی اثر بگذارد که از محدوده جغرافیایی منطقه فراتر می‌روند. به این ترتیب، آنچه در ابتدا مبارزه‌ای برای حفظ استقلال سیاسی ایران به نظر می‌رسید، اکنون به آزمونی برای جایگاه ایران در نظم آینده جهان تبدیل شده است.

مهم‌ترین دستاورد این مرحله، البته صرفاً در توان نظامی یا میزان اثرگذاری ایران بر معادلات جهانی خلاصه نمی‌شود. ایران در این نبردها، اراده ملی خود را نیز به نمایش گذاشته است؛ اراده‌ای که در سخت‌ترین شرایط، زیر سنگین‌ترین فشارهای نظامی، اقتصادی و روانی، از هم نپاشیده است. حتی شهادت مهم‌ترین چهره استقلال طلب معاصر ایران، شهید سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رضوان الله تعالی علیه، نیز نتوانست این اراده را در هم بشکند. از قضا، این اتفاق نه تنها به فرونشستن عزم ملی منجر نشد، بلکه آن را پررنگ‌تر و پرتوان‌تر کرد. این شاید یکی از مهم‌ترین خطاهای محاسباتی دشمن باشد: تصور اینکه اراده یک ملت را می‌توان به یک فرد، حتی مهم‌ترین فرد آن، تقلیل داد و با حذف او، مسیر تاریخی یک کشور را متوقف کرد. تجربه ایران نشان می‌دهد که استقلال، هنگامی که به یک خواست ملی و تاریخی تبدیل شود، دیگر به عمر سیاسی یا حیات یک شخصیت وابسته نیست.

از این منظر، ما اکنون در واپسین صحنه‌های مرحله چهارم قرار داریم. این مرحله، برخلاف تصور کسانی که هر جنگ یا بحران را یک اتفاق مستقل و مقطعی می‌بینند، صرفاً دوره‌ای از تنش نظامی نیست که با یک آتش بس یا توافق سیاسی به پایان برسد. مسئله اصلی در این مرحله، تعیین تکلیف جایگاه ایران در نظم آینده جهان است؛ اینکه آیا ایران می‌تواند همچنان به عنوان کشوری مستقل، صاحب اراده و برخوردار از قدرت تصمیم گیری راهبردی باقی بماند یا در نهایت ناچار خواهد شد به مدار نظم مطلوب قدرت‌های مسلط بازگردد. جنگ اقتصادی، حملات نظامی، ترور شخصیت‌های کلیدی، فشارهای سیاسی و تلاش برای تضعیف انسجام داخلی، همگی اجزای یک پروژه بزرگ‌ترند که هدف نهایی آن چیزی جز متوقف کردن مسیر استقلال ایران نیست.

به همین دلیل است که باید به زمانه از فاصله‌ای دورتر نگاه کنیم. ممکن است در دل تحولات روزانه، حجم خسارت‌ها، دشواری‌های اقتصادی، فراز و فرودهای میدانی و پیچیدگی تصمیم‌های سیاسی، تصویر کلی را از نظر ما پنهان کند. ممکن است در هر مقطع، پرسش‌های فوری و اضطراب‌های طبیعی ناشی از جنگ، تمام توجه ما را به خود معطوف سازد. اما اگر از این جزئیات فاصله بگیریم و روند تاریخی را یک جا ببینیم، درمی‌یابیم که ایران در حال گذراندن آخرین و تعیین کننده‌ترین مرحله از یک مبارزه چنددهه‌ای است؛ مبارزه‌ای که از قیام سال ۱۳۴۲ آغاز شد، با انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، در دفاع مقدس تثبیت شد، در دوره پیشرفت و گسترش قدرت ملی گسترش پیدا کرد و اکنون در رویارویی مستقیم با قدرت‌های اصلی نظم غربی به نقطه سرنوشت ساز خود رسیده است.

این به معنای آن نیست که پس از عبور از این مرحله، همه مسائل و مشکلات ایران پایان خواهد یافت یا دیگر هیچ قدرتی در جهان به مقابله با کشور برنخواهد خاست. مسئله، عمیق‌تر از این است. سخن بر سر عبور از یک آستانه تاریخی است؛ آستانه‌ای که پس از آن، جایگاه ایران به عنوان یک قدرت مستقل جهانی، نه یک ادعای سیاسی یا آرزوی ملی، بلکه واقعیتی تثبیت شده در معادلات بین‌المللی خواهد بود. اگر این مرحله را هم تاب بیاوریم -که می‌آوریم- از پیچی عبور کرده‌ایم که پس از آن، جایگاه ایران به عنوان یک قدرت مستقل جهانی را هیچ قدرت کوچک و بزرگی نمی‌تواند انکار کند یا زیر سؤال ببرد. ما در آستانه پایان یک دوره طولانی از مبارزه برای اثبات حق استقلال خود هستیم؛ دوره‌ای که پایانش نه بازگشت به نقطه آغاز، بلکه تثبیت جایگاهی تازه برای ایران در جهان خواهد بود.